

قاره سبز، در ایام معاصر ما، این قدر پولدار تشریف دارند یا چطوری آنجا همه چیز این قدر خوب است و این طرف دنیا از آن خبرها نیست؟» کتاب مناسب حال شماست.

امپراتوری پنبه به خوبی این توانایی را دارد که جواب سؤالات بسیاری را بدهد و علل رشد و پیشرفت را که کاملاً و مستقیماً وابسته به سرمایه است را توضیح دهد و شما را با مفهومی آشنا کند به نام «سرمایه‌داری جنگ».

کتاب این قابلیت را دارد تا به خوبی خواننده را توجیه کند که چگونه «توسعه امپریالیستی، سلب مالکیت و برده‌داری مرکز شکل‌گیری یک نظم جدید در اقتصاد جهانی شدند و دنیا را طوری تغییر دادند که به ظهور سرمایه‌داری منجر شد.»

یادگرفتن داستان رشد و توسعه پنبه، می‌تواند به خوبی الگوی کارکرد این تشکیلات بی‌رحم و خونریز را برای مخاطب جابیندازد و شما را رهنمون شود برای درک بسیاری چیزها. هرچند مطمئن هستم در جزئیات ماجرا تفاوت‌هایی وجود خواهد داشت، اما آیا نمی‌توانیم حدس بزنیم داستان پر درد پنبه شباهت‌های زیادی با داستان شکر، قهوه، تنباکو و... داشته باشد؟

مطمئن باشید امپراتوری پنبه علاوه بر دادن اطلاعاتی منظم، بی‌تعارف و دقیق می‌تواند روی درک تاریخی، سیاسی و اجتماعی شما اثر بگذارد و پس از تمام شدن مطالعه‌اش شما را حسابی به فکر فروبرد. در این روزهای سخت تحریم‌ها که وطن‌فروشان فرومایه برای ما هشتگ «زندگی نرمال» می‌زنند و عکس از سبدهای خریدشان و شکم‌های سیرشان منتشر می‌کنند واقعاً لازم است مسلح به چنین دانشی باشید و بتوانید به خودتان افتخار کنید و به یاد داشته باشید اگر هم دارید نان خالی می‌خورید، شرف را نفروخته‌اید.

اما خود کتاب را انتشارات کتابستان معرفت با ترجمه خیلی خوب و روان و بی‌غلط جناب آقای هاتف خالدی منتشر کرده است. کتابی با جلد سخت و کاغذ

و چاپ باکیفیت که باعث می‌شود وقتی دست‌تان می‌گیرید آن قسمت عشق کتاب و جودتان صفا کند. قیمت کتاب ۹۰ هزار تومان است و بایک جست‌وجوی ساده اینترنتی می‌توانید در فروشگاه‌های بسیاری پیدایش کنید که اغلب تخفیف‌دار هم هستند.

همین‌طور می‌توانید سراغ نرم‌افزار کتابخوان الکترونیکی طاقچه بروید و کتاب را با قیمت ۳۰ هزار تومان تهیه فرمایید. 📖



سند برگ سبز پیکان وانت، مدل ۹۱، رنگ سفید، شماره پلاک ۲۲۵ص ۸۲-ایران ۴۶، شماره موتور 114f0006056 و شماره شاسی 352257 به‌نام معصومه تقی‌پور سیاه‌پیرانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز موتورسیکلت جت‌رو CC1۵۰، مدل ۹۰، رنگ قرمز، شماره موتور 203821 و شماره تنه 90226773 به‌نام مهدی رحیم‌نژاد رودبند مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.



نویسنده:

اسون بکرت

مترجم:

هاتف خالدی

انتشارات:

کتابستان معرفت

۶۰۸ صفحه

۹۰۰۰۰ تومان



مروری بر کتاب «یک تاریخ جهانی؛ امپراتوری پنبه»

مسلح باشید!

نیما اکبرخانی

نویسنده

کتابی را که یک استاد تمام در «هاروارد» در رشته تخصصی خودش می‌نویسد را باید جدی گرفت. آقای اسون بکرت، تاریخ‌دان و مدرس همین رشته در زمینه تاریخ کاپیتالیسم و قرن

نوزدهم در آمریکاست و این روزها کتابش به فارسی ترجمه شده و به‌دست ما هم رسیده‌است.

کتاب «امپراتوری پنبه» را نویسنده در سال ۲۰۱۴ منتشر کرده‌است و شرح حالی است بر آنچه بر این صنعت تا به امروز گذشته است.

البته سطور بالا نباید شما را به اشتباه بیندازد و باعث شود تصور کنید با یک اثر اقتصادی تاریخی روبه‌رو هستید. اوضاع اصلاً این‌طور نیست. نویسنده با قلمی قابل‌ستایش توانسته جدای از این‌که اطلاعات بی‌بدیلی در اختیار خواننده‌اش می‌گذارد، یک داستان تعریف کند و در نهایت خواننده را متوجه کند که: «چه شد که رسیدیم به اینجا؟»

کتاب علاوه بر پنبه و بیان تاریخچه کشاورزی و صنعتی آن، در قالب قصه‌ای پرغصه، خوب شرح می‌دهد که خاستگاه این کسب و کار کجا بوده و از ابتدای کشف و توسعه‌اش تا ورود اروپایی‌ها چه حال و روزی داشت. از فصل دوم تا آخر کتاب هم می‌رود راجع به هنرنمایی‌های حضرات «مو بلوند و چشم آبی» صحبت می‌کند که چه کردند تا الان اوضاع این‌طور شده‌است. واقعیت این است که روزی که اروپایی‌ها از راه رسیدند، نه پولدار بودند، نه با سواد، نه مجرب و نه اصلاً درکی از اوضاع داشتند. اما توانایی عجیبی داشتند در نقشه کشیدن برای بلعیدن و خون ریختن تا هر اندازه که لازم باشد. قسمت زیبا و دلچسپ کتاب هم همین‌جاست که نویسنده نه یک استاد دانشگاه ایرانی یا چینی یا روسی که یک استاد هاروارد است با ریشه‌های آمریکایی. آلمانی و به قول خودمان بخواهیم بگوییم «از خودشان است!»

برای راه انداختن این امپراتوری امروزی، اروپایی‌ها باید چند تا کار می‌کردند؛ اول این‌که کار را یاد بگیرند. کاشت، داشت و برداشت پنبه در آسیا مساله محرمانه‌ای نبود. پس یاد گرفتند.

دوم این‌که بتوانند مزارع خودشان را داشته باشند. چراکه این گیاه پر از ناز و افاده در اروپا رشد نمی‌کرد. این‌شد که رفتند سراغ قاره آمریکا و مزارع خودشان را برپا کردند. برای همین هم لازم بود ساکنان بومی این قاره جول و پلاس‌شان را جمع کنند و دم‌شان را بگذارند روی کول‌شان و بروند.

فکر نمی‌کنم، که فکر کنید، «مو بلوندهای چشم آبی» اهمیتی می‌دادند که آن مردم کجا باید بروند؟

خلاصه با ریخته شدن انبوهی از خون و خوابیدن جمعیتی بزرگ در سینه قبرستان، مزارع آمریکایی برپا شد.

اما کاسی اروپایی‌ها نگرفت! چون هنوز چندتایی مشکل وجود داشت.

آسیایی‌هایی که در این کسب و کار قدیمی بودند از قرن‌ها قبل با سازوکاری پیچیده منابع انسانی و شبکه‌ای تجاری را ساخته بودند که کار تولید نخ و پارچه و از طرفی صادرات و فروش را به عهده داشت.

اروپایی‌ها هم می‌روند سراغ حل این مسائل. راه‌حل‌های غریبی هم برای رقابت پیدا می‌کنند. برای این‌که بتوانند محصولات را با قیمت تمام‌شده‌ای پایین‌تر از آسیایی‌های کهنه‌کار تولید کنند، می‌روند سراغ نیروی کار رایگان که اسمش می‌شود «برده‌داری». این طوری موفق می‌شوند ماشین عظیم و هولناکی خلق کنند که تشکیلات آدمکشی هیتلر در طول جنگ جهانی دوم می‌تواند برود جلو و برایش بوق بزند.

از طرف دیگر هم برای فائق آمدن بر آن شبکه تجاری عظیم آسیایی‌ها از نیروی دریایی استفاده می‌کنند!

یعنی شما اصل بازار رقابتی و ریشه‌هایش را می‌توانید در غرق‌کردن یا مصادره کشتی‌های پر از نخ و پارچه تجار بخت‌برگشته چینی، هندی و مسلمانان خاورمیانه‌ای ببینید و خلاصه‌اش را بخواهم بگویم این طوری می‌شود که سرمایه و درآمدی عظیم برای همیشه جول و پلاستش را جمع می‌کند و از آسیا می‌رود و مردم بدبخت آنجا هم روز به روز بدبخت‌تر می‌شوند.

اما اگر فکر می‌کنید این پایان ماجراست، سخت در اشتباهید. اگر از آن دسته از آدم‌هایی هستید که شده گاهی با خود فکر کنید که: «چطور شده که کشورهای کوچک و کم جمعیتی در